

کلی‌بافی بد است!

تیرداد بنکدار

دکتر «موسی غنی‌نژاد» مصاحبه‌ای داشته‌اند با سایت ادوار نیوز که در سایت مجله توقیف شده "شهروند امروز" نیز درج شده است. عنوان مصاحبه ایشان «انسانگرایی مهمتر از ملی‌گرایی» است که از همین عنوان پیداست که ایشان و مصاحبه‌گران در تلاشند که این دو مقوله را در تقابل با یکدیگر قرار بدهند. گفته‌های آقای دکتر غنی‌نژاد - دست کم در این مصاحبه - چیزی نیست جز مثنوی سخنان کلی و غیر مستند و در یک کلام «شعار». در این نوشته مختصر ابتدا تناقضات و ناراستی‌های گفته‌های دکتر غنی‌نژاد را بررسی و سپس به دلیل طرح چنین دعاوی از سوی ایشان و بهره‌برداران این موضع دکتر غنی‌نژاد، خواهم پرداخت.

متن مصاحبه دکتر موسی غنی‌نژاد را در [اینجا](#) بخوانید.

نکته ای که بیش از هرچیز در گفته‌های دکتر غنی‌نژاد، شگفتی من را در پی داشت، این بود که "نظریه پرداز لیبرالیسم ایرانی"، تعریفی "مارکسیستی" از پیدایش ملت‌ها ارائه می‌دهد! ایشان با فروکاستن تمامی مولفه‌های فرهنگی عینی و ذهنی موثر در پیدایش ملت‌ها به زیربنای مارکسیستی "اقتصاد"، نشان می‌دهند که دست کم در این مورد هنوز بر برخی باورهای مارکسیستی پیشینشان وفادارند. بی شک ایشان به عنوان یک اقتصاددان لیبرال با آرای "ماکس وبر" درباره عوامل و مولفه‌های پیدایش ملت‌ها آشنا هستند و نیازی نیست که من آنها را در اینجا بازگو کنم. اما همانطور که ایشان به یقین مطلع هستند، ماکس وبر ملت را "اجتماعی از احساسات که خود به شکلی مناسب در دولتی از آن خود متجلی می‌کنند"، می‌داند (اسمیت، آنتونی و هاجینسون، جان، **ملی‌گرایی**، ترجمه مصطفی یونسی و علی مرشدی زاد، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، 1386، ص 52). اهمیت دیدگاه وبر، همانا در خارج کردن مولفه اساسی "فرهنگ"، از حوزه روبناهاست و این تمایز ارزشمند دیدگاه وبر از مارکسیست‌ها، ارزش تحلیلی بیشتری به رویکرد وبری جهت تحلیل چگونگی پیدایش ملت‌ها می‌دهد. انتظار می‌رفت که "نظریه پرداز لیبرالیسم ایرانی"، از این رویکرد دقیق و جهانشمول بهره ببرند، نه رویکرد نخ نما شده و تقلیل‌گرا و به شدت "اروپا محور" مارکسیستی.

- چگونه است که در ایران یک قشر کوچک اجتماعی که هنوز مرحله جنینی خود را پشت سر نگذاشته است، می‌تواند اقدام به "ملت سازی" کند؟! امیدوارم که پاسخ این معمای پیچیده را آقای غنی‌نژاد دست کم جهت آگاه شدن من و دیگر مخاطبانشان ارائه فرمایند. گذشته از این همانگونه که "احمد اشرف" معتقد است، اگرچه هویت ملی پدیده‌ای مدرن و در ایران نیز از دوران مشروطه و به ویژه عصر پهلوی اول شکل گرفته، اما هویت ایرانی که در بر دارنده "تصور ایرانی بودن" است، پدیداری کهن می‌باشد که از دوره ساسانیان در ایران شکل گرفته است.

آقای غنی‌نژاد پس از آنکه پیدایش ملت‌ها را همانند مارکسیست‌ها ناشی از تمایل بورژوازی به ایجاد بازار مصرف‌های مشخص در قلمرو جغرافیایی معین به شمار می‌آورند، تولد ملت ایران را متعلق به عصر مشروطه یا رضاخان می‌دانند. اما این تناقض را برای من خواننده برطرف نمی‌فرمایند که چگونه می‌شود که زایش ملت ایران اینبار پیش از پیدایش "بورژوازی" رخ داده است؟! قطعاً ایشان تصدیق می‌فرمایند که بورژوازی به مثابه یک طبقه (و نه یک قشر) در یک روند پنج دهه‌ای از زمان به قدرت رسیدن رضا شاه پهلوی تا آغاز دهه ۱۳۴۰ خورشیدی در جامعه ایران پدیدار شد و در این زمان نیز در پی اصلاحات ارضی و برخی رفرم‌های ساختاری، شیوه تولید بورژوازی، صورتبندی نوین اجتماعی-اقتصادی جامعه ایران تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ خورشیدی گردید. حال چگونه است که در ایران یک قشر کوچک اجتماعی که هنوز مرحله جنینی خود را پشت سر نگذاشته است، می‌تواند اقدام به "ملت‌سازی" کند؟! امیدوارم که پاسخ این معمای پیچیده را آقای غنی‌نژاد دست کم جهت آگاه شدن من و دیگر مخاطبان‌شان ارائه فرمایند. گذشته از این همانگونه که "احمد اشرف" معتقد است، اگرچه هویت ملی پدیده‌ای مدرن و در ایران نیز از دوران مشروطه و به ویژه عصر پهلوی اول شکل گرفته، اما هویت ایرانی که در بر دارنده "تصور ایرانی بودن" است، پدیداری کهن می‌باشد که از دوره ساسانیان در ایران شکل گرفته است (اشرف، احمد، «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، در: احمدی، حمید، **ایران، هویت، ملیت، قومیت**، تهران، موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۳، صص ۱۴۵-۱۵۷). اگر آقای غنی‌نژاد زمانی را به مطالعه متون کلاسیک پارسی و به ویژه شاهنامه فردوسی اختصاص دهند، بی تردید به چنین نتیجه‌ای خواهند رسید. دقیقاً این دلیلی است که ملی‌گرایی ایرانی را نمی‌توان بر خلاف میل آقای دکتر تنها بر اساس مختصات مدرن آن تعریف کرد و از پایه‌های فرهنگی کهن آن غافل شد. این که ایرانیان بر پشتوانه هویتی و فرهنگی خود آگاه باشند (و البته دچار خودشیفتگی بی دلیل هم نشوند) هیچ تضاد و تعارضی با "مدرن بودن" ایرانیان ندارد.

دکتر غنی‌نژاد، علاقه ملی‌گرایان ایرانی به پشتوانه تاریخی و هویتی خود را بدون ارائه هیچ رابطه منطقی (اشاره غیر مستند به یک مصاحبه مطبوعاتی نه چندان مهم دکتر مصدق نمی‌تواند یک رابطه علی دقیق باشد)، منتهی به آنچه "اجنبی ستیزی" عنوان داشته‌اند، کرده‌اند. اما همانطور که گفته شد برای این ادعا هیچ مستند محکمی ارائه نمی‌دهند. غنی‌نژاد آنگاه به تاریخ نقب زده و دعاوی غیر مستند دیگری را ارائه می‌کند. ایشان در جریان آنچه شونیسم عصر رضاشاهی نامیده‌اند، ادعا کرده‌اند که ایرانیان برتر از سایر ملت‌ها در نظر گرفته شده‌اند! اما آقای دکتر اشاره نمی‌کنند که دقیقاً کی و توسط چه کسی که از حکومتگران و یا نهادهای سیاسی-اجتماعی این ادعا مطرح شده است؟

"نظریه پرداز لیبرالیسم ایرانی" سپس تلاش می‌کند که جمله کسانی را که به نقش تاثیرگذار عامل بیرونی در تحولات ایران باور دارند، بیمار و دیوانه قلمداد کند. اما شاید این بر بسیاری روشن باشد که همانقدر "دائی جان ناپلئون" هایی که همه چیز را ناشی از دخالت بیگانگان می‌دانند، در اوهم به سر می‌برند، که آنهایی هم که یکسره با وجود بسیاری از اسناد و شواهد، منکر وجود و تاثیرگذاری چنین دخالت‌هایی هستند، اگر مرض و غرضی هم نداشته باشند، دست کم در عالم هپروتند.

- سخن از سال‌های دهه ۱۹۵۰ میلادی است. یعنی زمانی که حتا در کشورهای غربی، نظام اقتصادی کینزی (دولت رفاه) حاکم است و نظریه‌پردازان توسعه "مکتب کلاسیک نوسازی"،

دولت‌های کشورهای در حال توسعه را به اتخاذ سیاست‌های انقباضی در راستای مدیریت فرآیند توسعه تشویق می‌کنند، دکتر مصدق یا هر نخست وزیر و سیاستگذار دیگری، بر اساس کدام مدل توسعه باید در خصوصی سازی صنایع نفتی چند دهه ای از سایر نقاط جهان پیشی می‌گرفتند؟! مگر شرکت نفت انگلیس و ایران بنگاهی خصوصی بوده است که بخواهیم خلع ید از آن را به دولتی سازی تعبیر کنیم؟

آقای دکتر غنی‌نژاد سپس به روال اخیرشان، گریبان شادروان "دکتر محمد مصدق" را گرفته و به دلیل ملی کردن صنعت نفت به ایشان می‌تازد. در این جا باید که این نکته را خاطر نشان کنم که به گواه آنانی که من را می‌شناسند، در این چند سال اخیر یکی از منتقدان سیاست‌ها و عملکرد کابینه دکتر مصدق بوده‌ام، اما انتقاد من به ایشان متوجه عملکرد دکتر مصدق از ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ به بعد است. من هیچ گاه با اصل ملی شدن صنعت نفت مخالف نبوده و نیستم. البته بیشتر کسانی هم که در پی واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و یا قبل از آن در مقابل دکتر مصدق قرار گرفتند، نیز همین گونه بودند. البته سخنان دلسوزانه و هوشیارانه شادروان "تیمسار سپهد علی رزم آرا" که در مخالفت با ملی شدن صنایع نفت گفت "ما هنوز آفتابه و لوله‌نگ هم نمی‌توانیم بسازیم، چگونه می‌خواهیم که صنعت نفت را اداره کنیم؟" را هم بسیار عمیق و وارد می‌دانم. این را نیز می‌پذیرم که ملی شدن صنعت نفت بدون داشتن توانایی و نیروی انسانی بومی ماهر در زمینه‌های استخراج، پالایش و توزیع، در نهایت تحقق یافتنی نبود و می‌بایستی که "کنسرسیومی" تشکیل شود و طی آن "دانشکده نفت آبادان" تاسیس شود تا بتوانیم در سال ۱۹۷۳، پس از تربیت نیروی انسانی ماهر و کسب توانایی در زمینه‌های مورد اشاره، صنایع نفت را ملی کنیم. این را هم می‌پذیرم که سرسختی زنده یاد دکتر مصدق که مشخص نیست که در پی واهمه از حزب توده بود یا دلبستگی به ذهنیات توده‌های مردم، به دلیل در نظر نگرفتن نیاز مبرم کشوری در حال توسعه به تامین درآمد ارزی از یکسو و نیاز تعطیل ناپذیر بازار جهانی به نفت ایران از سوی دیگر، کشور را در یک انسداد درونی و انزوای بیرونی گرفتار کرد. اما نمی‌توانم راهکار پیشنهادی دکتر غنی‌نژاد را مبنی بر خصوصی سازی صنایع نفت ایران را درک کنم. گذشته از آنکه اعتقادی به خصوصی سازی منابع ملی ندارم و طرح این مسئله را در هنگامه جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، بی مورد می‌دانم. زیرا سخن از سال‌های دهه ۱۹۵۰ میلادی است. یعنی زمانی که حتی در کشورهای غربی، نظام اقتصادی کینزی (دولت رفاه) حاکم است و نظریه‌پردازان توسعه "مکتب کلاسیک نوسازی"، دولت‌های کشورهای در حال توسعه را به اتخاذ سیاست‌های انقباضی در راستای مدیریت فرآیند توسعه تشویق می‌کنند، دکتر مصدق یا هر نخست وزیر و سیاستگذار دیگری، بر اساس کدام مدل توسعه باید در خصوصی سازی صنایع نفتی چند دهه ای از سایر نقاط جهان پیشی می‌گرفتند؟! مگر شرکت نفت انگلیس و ایران بنگاهی خصوصی بوده است که بخواهیم خلع ید از آن را به دولتی سازی تعبیر کنیم؟

آقای دکتر غنی‌نژاد سپس به شکل نادرستی "انسان گرایی" و "ملی گرایی" را در تقابل با یکدیگر قرار می‌دهد. ایشان این بار نیز با اکتفا کردن به چند واژه کلی و شعار گونه تلاش در القای این تضاد - که به هر دلیل در ذهن ایشان شکل گرفته - به خواننده دارد. غنی‌نژاد می‌گوید: «من معتقدم که مهم‌تر از ملی‌گرایی، انسان‌گرایی است و نباید انسانیت را فدای ملی‌گرایی کرد. حقوق فردی انسان‌ها مهم‌تر از شعارهای کلی ناسیونالیسم است و به نام ملی‌گرایی نباید ایرانی‌ها را آزار و خفت دهیم.» اما ایشان باز هم از آوردن مصداق برای دعاویشان خودداری می‌کنند و مشخص نمی‌کنند که دقیقن کی و کجا و چه کسی در ایران "انسان گرایی" را فدای "ملی گرایی"

کرده است و بازهم کی و کجا و چه کسی در ایران به نام ملی‌گرایی، ایرانی‌ها را آزار و خفت داده است! بدیهیست که تا زمانی که آقای غنی‌نژاد نتواند مصداق‌هایی را در اثبات این دعاویش ارائه دهد، تنها گوینده سخن‌های کلی و شعارگونه و در عین حال بی‌محتوایی است که فاقد بازتاب عینی و ارزش تحلیلی می‌باشد.

• اگر ایشان ملی‌گرایان را مانعی در جهت تثبیت "نقش" ایران در نظام جهانی می‌بیند، شرکایشان نیز انگیزه‌های پرشماری در تقابل با ملی‌گرایان سکولار ایرانی دارند. بی‌جهت نیست که هوراکش آقای غنی‌نژاد، محمد قوچانی می‌شود. اما به گمانم نظریه پرداز لیبرالیسم ایرانی، ره به نشانی نادرستی برده است ...

آقای دکتر غنی‌نژاد آنگاه تلاش می‌دارد که با ناسیونال سوسیالیست (نازی) جلوه دادن ملی‌گرایان ایرانی، چهره‌ای هراسناک از این طیف ایجاد کند. از آنجایی که به گفته آرنست نازیسم آلمانی پدیده‌ای خاص و متعلق به شرایط زمانی و مکانی مشخص است، شبیه‌سازی آقای غنی‌نژاد بی‌معنی و مغرضانه است. اگر اشاره ایشان به اتخاذ برخی سیاست‌های رفاهی دولت محورانه توسط ناسیونالیست‌های ایرانی است و می‌خواهند به این ترتیب آن را با نوعی دغل کاری به نازیسم تشبیه کنند، بهتر است که با یادآوری شرایط آن روزگار، اعتقاد خودشان به مارکسیسم و اقتصاد سیاسی چپ را در آن زمان نیز به یاد آورند.

آقای غنی‌نژاد در پایان نیز طی کشفی بزرگ، حملات آمریکا به عراق و روسیه به گرجستان را نیز پیامد ملی‌گرایی عنوان می‌کند تا به این شکل در ترسیم چهره‌ای خوفناک از ملی‌گرایی، نهایت کوشش و اهتمام خود را کرده باشد. اما ایشان به سهو یا به عمد دعاوی ایالات متحده در زمینه مبارزه با تروریسم و ترویج ارزش‌های دموکراتیک در خاورمیانه را که همواره از سوی این کشور به عنوان عامل اصلی حمله به عراق جلوه داده شده و منافع کارتل‌های بزرگ نفتی از این جنگ را نادیده گرفته است و یقه ملی‌گرایی را می‌چسبند. همچنین برای روسیه نیز تحریکاتی که از سوی حکومت غربگرای گرجستان بر علیه منافع این کشور در منطقه قفقاز شد را مد نظر قرار نمی‌دهند. این گزاره‌ها را غنی‌نژاد در اثبات این ادعا که «در جهان امروز تنها شاهد جنبه‌های منفی ملی‌گرایی هستیم» ارائه می‌فرمایند. اما آقای غنی‌نژاد اشاره نمی‌کنند که بر فرض صحت ادعایشان و دقیق بودن این دو مصداق، تکلیف «الزام دولت‌ها به پاسداری از منافع ملی کشورشان» چه می‌شود؟ آیا در دهکده جهانی مورد علاقه ایشان ناسیونالیسم حتا در وجه فرهنگی نیز حق عرض اندام ندارد که مبادا خدای ناکرده الگوهای مصرفی بر خلاف میل ابر سرمایه‌داران جهانی باقی بماند؟!

اما دست آقای غنی‌نژاد در آنجایی که می‌گوید: «بعد از انقلاب ملی‌گرایی و حتی سوسیالیسم و چپ‌گرایی در کشور ما رنگ باخت اما به اعتقاد من این خارج شدن از صحنه ظاهری است. کسانی که با آنها مبارزه کردند، اکنون خودشان گرفتار این ایدئولوژی‌ها هستند. اینکه مشکل ما پیچیده شده دلیل این است» رو می‌شود. پیداست که ایشان و شرکای سیاسی ایشان در "راست شبه توسعه‌گرای حکومتی" از هم اکنون خود را درگیر یک مبارزه با ملی‌گرایان می‌بینند. اگر ایشان ملی‌گرایان را مانعی در جهت تثبیت "نقش" ایران در نظام جهانی می‌بیند، شرکایشان نیز انگیزه‌های پرشماری در تقابل با ملی‌گرایان سکولار ایرانی دارند. بی‌جهت نیست که هوراکش آقای غنی‌نژاد، محمد قوچانی می‌شود. اما به گمانم نظریه پرداز لیبرالیسم ایرانی، ره به نشانی نادرستی برده است

خرده‌گیری‌ای بر آرای دکتر غنی‌نژاد

علیرضا افشاری

گفت‌وگو با دکتر موسی غنی‌نژاد را که دوست گرامی‌ام اشکان رضوی برایم فرستاده بود، خواندم؛ همان گفت‌وگویی را که پیش از این در هفته‌نامه‌ی شهروند به چاپ رسیده بود و به‌تازگی بر روی تارنمای حزب ادوار تحکیم وحدت قرار گرفت. عنوانش بود «انسان‌گرایی مهم‌تر از ملی‌گرایی».

به گمان من برای نقد آن سخنان باید وارد دو بحث جداگانه شد. نخست، همچون سال‌های اخیر باید داوری دکتر غنی‌نژاد پیرامون دکتر مصدق را سنجید که شوربختانه آن را همچون موضوعی حاشیه‌ای، در هر بحثی به میان می‌کشند. دو دیگر، داوری ایشان پیرامون ملی‌گرایی.

پیش از ورود به این سنجش و برای کم کردن سوءبرداشت‌های احتمالی، اعلام می‌کنم که به‌باور من ملی‌گرا هم، انسان‌گرایی مهم‌تر از ملی‌گرایی است و نباید انسانیت را فدای ملی‌گرایی کرد. من هم به «اصول انسان‌دوستانه همچون حقوق بشر، آزادی فردی و آزادی مالکیت» باور دارم (البته روشن است که آزادی مالکیت تا جایی که به آزادی فردی آسیب نزند و آزادی فردی تا جایی که به آزادی دیگران خدشه وارد نیابد). پس تا این‌جا کار اختلافی با ایشان ندارم. فقط امکان دارد در این‌جا این اختلاف نظر را با هم‌دیگر داشته باشیم که من این احترام به انسان را دارای پیشینه در فرهنگ و تاریخ سرزمین‌مان می‌دانم، و ایشان شاید نداند.

درباره‌ی اولی (نقدهای گسیخته‌ی آقای دکتر غنی‌نژاد بر کردار سیاسی شادروان دکتر مصدق) به‌نظم می‌رسد که؛ «نگاه توطئه‌نگر نسبت به بیگانه» شاید بسیار زودتر از مشروطیت باید وارد فضای فکری ما و به‌ویژه حاکمان‌مان می‌شد تا این‌گونه اعتماد بی‌جا به بیگانه‌گان، زد و بندهای آنان با یکدیگر، یکی از دلایل از دست رفتن بخش‌های بزرگی از کشورمان در دوران قاجار نمی‌شد. ولی آنچه مد نظر آقای غنی‌نژاد است، یعنی بیگانه‌ستیزی، هیچ‌گاه وارد اندیشه‌ی ایرانیان نشده است و استناد ایشان به یک جمله از دکتر مصدق و نتیجه‌گیری‌شان از آن، به این صورت که تلاش دولت‌مردان ملی‌گرای ما در راستای «ایزوله کردن ایران» بوده است توسط مدارک و تاریخ تأیید نمی‌شود. در این مورد خاص، دکتر مصدق در جنگ با انگلستان حتا حاضر شده بود غرامت بپردازد و یا با کنسرسیومی متشکل از چند کشور وارد مذاکره شود و یا کارشناسان کشور دیگری، اداره‌ی صنعت نفت ایران را بر عهده بگیرند. ایشان تنها و تنها با ادامه‌ی حضور انگلیسی‌ها در ایران مخالف بود و در این مورد هم کینه‌ای شخصی نداشت بلکه می‌خواست از فضای استثنایی و تاریخی ملی شکل‌گرفته برای بیرون کردن نیروهای ابرقدرتی که بزرگ‌ترین ضربه‌ها را به منافع و سرزمین کشور ما وارد کرده بود، بهره ببرد (مگر این که دکتر غنی‌نژاد درباره‌ی انگلستان نظر دیگری داشته باشند). امیدوارم ایشان در میثقی جداگانه دقیقاً توضیح بدهند که آن «شعارهای اجنبی‌ستیزانه» و «نوع تفکر بیمارگونه» دقیقاً چیست. حتا «همه‌چیز را در ید دولت قرار دادن» هم به نظر منطقی نمی‌آید، مگر آن که دولت استعماری انگلستان را که در پشت شرکت نفت ایران و انگلیس - که آن اواخر «ایران» اش هم حذف شده بود - شرکتی خصوصی در نظر بگیریم و آن‌همه دخالت‌هایش در امور کلان سیاسی کشورمان را مسایل پیش‌پاافتاده‌ی تجاری در نظر آوریم (در ناخصوصی بودن آن شرکت و ظاهرسازی دولت

انگلستان همین بس که تا مسأله‌ی ملی شدن صنعت نفت ایران رخ داد، آن دولت به بهانه‌ی در اختیار داشتن اکثر سهام، خود وارد میدان مبارزه با دولت ایران شد). و صد البته آقای دکتر انتظار ندارند صنعتی که تازه از دست دیگری درآمده و هنوز دارای هزار و یک مشکل در اداره و سودآوری است و حتا بر سر مالکیت آن نزدیک است جنگی به راه بیفتد، به سرعت به بخش خصوصی داده شود. به هر رو این سخنان آقای دکتر غنی‌نژاد به نظر می‌رسد که نیاز به توضیح بیشتری دارد.

و اما دومی، که بسیار پایه‌ای‌تر است. از سخنان دکتر غنی‌نژاد درباره‌ی ملی‌گرایی چنین برمی‌آید که: 1- پدیده‌ای امروزین و غربی است؛ 2- دارای جنبه‌های مثبت و منفی است؛ 3- ما آن را پس از دریافت، در پی آمیختن با مفاهیم دیگر، خراب کرده‌ایم (مثلاً عده‌ای آن را با آرمان‌های قدیمی و بازگشت به گذشته و ایران‌گرایی آمیخته‌اند که اصلی‌ترین مشخصه‌ی بیرونی‌اش اجنبی‌ستیزی است و گروهی آن را با سوسیالیسم، که به باور دکتر، محصولی بیمارگونه از آن برمی‌آید)؛ 4 - امروز در جهان تنها شاهد گسترش جنبه‌های منفی آن هستیم.

• به گمان من، آنچه اشتباه آقای دکتر در تحلیل ملی‌گرایی می‌نامم، از آن‌جا ناشی می‌شود که ایشان همچون مفهوم ملت-دولت، ملی‌گرایی را نیز با مفاهیم و حتا تاریخ غرب می‌شناسند و می‌سنجند. ... در ناسیونالیسم غربی، نژادپرستی جایگاهی دارد که در فرهنگ ما مطرود است... همچنین ناسیونالیسم غربی از بورژوازی و نظام سرمایه‌داری نشأت گرفته است و در این نظام بر پایه‌ی فزون‌طلبی‌ها، تسلط بر کشورهای دیگر نیز مطرح شده است... ناسیونالیسم غرب در دوران بورژوازی یا اروپامحوری پیدا شده است حال آن که ناسیونالیسم ما ریشه در فرهنگ تاریخی ما دارد ...

درباره‌ی نظر دکتر غنی‌نژاد من تنها چند نکته‌ی کلی را که به نظر می‌رسد، عنوان می‌کنم تا باز اگر ایشان روزی این گفت‌وگو را مفید تشخیص دادند و دقیق‌تر و کامل‌تر بر روی موضوع متمرکز شدند، ما هم بتوانیم ریزتر به آن بپردازیم.

هر چند در ظاهر به نظر می‌رسد که ایده‌ی ملت-دولت جدید باشد ولی من بر این باورم که ملی‌گرایی در وجه مثبت خود که آقای دکتر بر این باورند که «همراه با آن یک واحد سیاسی تعریف می‌شود که انسجام دارد و فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در درون این سیستم معنادار شده و هویت پیدا می‌کند» در ایران، از زمان ساسانیان شکل گرفته است. بررسی تاریخی این موضوع و این که چرا بر این باورم ملت فرهنگی ایران در زمان ساسانیان شکل گرفته و در هنگام هخامنشیان این مفهوم هنوز در مراحل آغازین تکامل خود بود، نیازمند جستاری دیگر است، اما تنها به این موضوع بسنده می‌کنم که بر پایه‌ی پژوهش‌های دکتر پیروز مجتهدزاده (سرزمین و مرز در بینش سیاسی و شیوه‌ی حکومتی ایران باستان، ماهنامه‌ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی، آذر و دی 1381)، آن‌هنگام، برای نخستین بار در تاریخ به جای نسبت دادن یک کشور یا ملت به نام خانواده‌ی حاکم، نامی ویژه بر این سرزمین نهاده شد (البته دارای پیشینه در متن‌های کهن نیز بود) که تاکنون نیز پابرجاست. از سوی دیگر در آن هنگام به گونه‌ای آشکار مرزهای ایران در برابر غیرایرانیان نیز مشخص است (در نوشتار یادشده، سندها و مثال‌ها آورده شده است). پس ما با واحد سیاسی هویت‌داری روبه‌رو هستیم که باشندگان آن نیز، خود را

می‌شناسند و با دیگرانی که خارج از آن حوزه زندگی می‌کنند تفاوت می‌گذارند، هر چند این موضوع به معنای برتری‌جویی نیست و ما در تاریخ‌مان - به نسبت - از این آفت انسانی دور هستیم. دیگر، آشکار است اگر بگویم در آن دوره، روابط سرمایه‌داری و اقتصاد بازار (که معروف‌ترین بخش آن، بازرگانی در مسیر جاده‌ی ابریشم است) گسترش می‌یابد و تبع آن، نیاز به مسایلی همچون یکسان شدن معیارهای مربوط به پول و برقراری امنیت داخلی و همچنین برداشتن موانع و قوانین محلی که مانع تجارت بودند، پاسخ داده می‌شود. به عبارت دیگر هر آنچه آقای دکتر در تبیین شکل‌گیری ملت فرمودند شکل می‌گیرد؛ «ملتی در واحدی سیاسی با مرزهای جغرافیایی مشخص که پول واحد دارد و دادوستد در داخل مرزها آزاد است.»

به گمان من، آنچه اشتباه آقای دکتر در تحلیل ملی‌گرایی می‌نامم، از آن‌جا ناشی می‌شود که ایشان همچون مفهوم ملت-دولت، ملی‌گرایی را نیز با مفاهیم و حتا تاریخ غرب می‌شناسند و می‌سنجند. درباره‌ی تفاوت ملت‌گرایی ایرانی با آنچه آقای دکتر غنی‌نژاد مد نظر دارند، از سخنان دکتر ناصر تکمیل‌همایون یاری می‌گیرم (ملت‌گرایی فرهنگی - متن سخنرانی در انجمن افراز - افراز، نامه‌ی درونی انجمن افراز، آبان و آذر 1381) که؛ «در ناسیونالیسم غربی، نژادپرستی جایگاهی دارد که در فرهنگ ما مطرود است... همچنین ناسیونالیسم غربی از بورژوازی و نظام سرمایه‌داری نشأت گرفته است و در این نظام بر پایه‌ی فزون‌طلبی‌ها، تسلط بر کشورهای دیگر نیز مطرح شده است... ناسیونالیسم غرب در دوران بورژوازی یا اروپامحوری پیدا شده است حال آن که ناسیونالیسم ما ریشه در فرهنگ تاریخی ما دارد». از این‌روست که دکتر تکمیل‌همایون واژه‌ی ناسیونالیسم یا ملت‌گرایی فرهنگی را برای نامیدن ملت‌گرایی ما پیشنهاد می‌کنند تا با نسخه‌ی غربی اشتباه گرفته نشود. او بر این باور است، برعکس ناسیونالیسم غربی که با دولت گره خورده است ناسیونالیسم ما با فرهنگ پیوند دارد. ملت فرهنگی ما «تمام ایرانیانی هستند که در پی سیاست‌های بالکانیزاسیون استعماری، تکه و پاره شده‌اند ولی مردم همه‌ی این خطه‌ها برای کورش و داریوش و زردشت و مانی و مزدک و رودکی و فردوسی و حافظ و سعدی و مولانا و انوری و خاقانی و نظامی و... احترام قایل هستند و به عنوان میراث فرهنگی، همه‌ی آن‌ها را دوست دارند.»

این توضیحات شاید گره‌گشای این ابهام دوستان ناآشنا با تاریخ هم باشد که تحت تأثیر برخی نوشته‌های مغرضانه، تلاش فرمان‌روایان ایرانی برای رودرویی با تجاوزهای دشمنان در تکه‌سازی این ملت فرهنگی (که نمادش برگزاری جشن نوروز است) را تجاوزگری می‌خوانند (اگر اندکی با تاریخ تجزیه‌ی ایران آشنا باشیم درمی‌یابیم که بخش‌های جداشده‌ی ایران - که امروزه کشورهای مستقل پیرامون ما را تشکیل می‌دهند - نه با قیام‌های فرضی مردمان‌شان، بلکه در پی زور و تزویر سیاسی ابرقدرت‌های استعماری وقت و حتا بر خلاف میل اکثریت همان مردم شکل گرفته‌اند و در آن‌ها، هرگونه حرکت برای پیوستن با دیگر سرزمین‌های ایرانی سرکوب شده است، کما این که سال‌هاست در بیشتر این کشورها توسط حاکمان خودخوانده‌شان، با تمام توان، ایران‌ستیزی و تحریف تاریخ، آموزش داده و دنبال می‌شود). با آگاهی از این موضوع است که درمی‌یابیم ایران در درازای تاریخ، جز در مواردی معدود، همواره کشوری دفاع‌گر بوده و نه تجاوزکار. و این یک افتخار معتبر است.

با تمام این سخن‌ها، گمان آن‌هایی که به ملت فرهنگی باور دارند بر این است که پایه‌های آن وحدت ملی - که ما از آن زیر نام ملت فرهنگی یاد می‌کنیم - چندان مستحکم است که با اندکی کوشش فرهنگی می‌توان این ملت را به گرد یک‌دیگر آورد و برای این که باز سوءبرداشت نشود، بر پایه‌ی نوشته‌ی خود دکتر غنی‌نژاد عرض می‌کنم که می‌توان در گام نخست، «اتحادیه‌ای» پدید آورد تا اگر روزی با گسترش روابط و افزایش انسان‌اندیشی، مرزها -

نه تنها اقتصادی، بلکه سیاسی نیز - برچیده شد ما نیز آمادگی بیشتری برای پذیرش این موضوع داشته باشیم، البته با نگاه داشت سرمایه‌های فرهنگی خود.

و باز بر خلاف سخن آقای دکتر باید یادآوری کرد که ناسیونالیسم غربی از بدو پیدایش، توسعه‌طلبی داشته است و تنها در دوران معاصر نیست که به آن دچار شده؛ مگر آن که ایشان در توسعه‌طلبی اسپانیایی‌ها، پرتغالی‌ها، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها با توسعه‌طلبی امروزین آمریکایی‌ها تفاوتی دیده باشند که ما متوجه نشده باشیم.

• آیا در جهانی که هنوز بر پایه‌ی ملی‌گرایی - به‌زعم آقای دکتر، آن هم در جنبه‌ی منفی‌اش - پیش می‌رود و دولت‌های بزرگ در حال بهره‌وری از دیگران - تنها و تنها به سود خود - هستند، و اگر هم گاهی نیم‌بند دفاعی از سر حقوق بشر صورت می‌گیرد در زیر آن، کاسه‌ای از منافع یا رقابت‌ها وجود دارد، خلع کردن خود از توان برآمده از ملی‌گرایی و میهن‌دوستی چه پی‌آمد مثبتی می‌تواند داشته باشد؟ چرا آنها که نیرومندتر هستند دست از این مرام برندارند و ما که بسیار به آن نیازمندیم باید آن را وانهیم؟ به‌ویژه این سخن هنگامی اهمیت واقعی خود را می‌نمایاند که در پی نبود اندیشه‌ی ایران‌گرایی در دستگاه حاکمه، ما شاهد رشد و گسترش اندیشه‌ی ویرانگر قوم‌زدگی هستیم؛ اندیشه‌ای که بسیار هم‌سو با کوشش‌های آنانی است که خواهان تکه‌پاره شدن ایران هستند. می‌دانم نمی‌توان در این باره دکتر غنی‌نژاد را که دستی بر مسایل سیاسی دارند و در تعامل نزدیک با گروه‌های دانشجویی هستند در گروه بی‌خبران قرار داد، پس چگونه باید سخنان ایشان در ستیز با ملی‌گرایی را ارزیابی کرد؟

امیدوارم توانسته باشم آنچه را که در نظر داشتم به دکتر غنی‌نژاد و دوستانی که سخنان او را بازتاب داده‌اند، منتقل کنم. در پایان دوست دارم به نکته‌ای اشاره کنم که به گمان من بسیار مهم است؛

آیا در جهانی که هنوز بر پایه‌ی ملی‌گرایی - به‌زعم آقای دکتر، آن هم در جنبه‌ی منفی‌اش - پیش می‌رود و دولت‌های بزرگ در حال بهره‌وری از دیگران - تنها و تنها به سود خود - هستند، و اگر هم گاهی نیم‌بند دفاعی از سر حقوق بشر صورت می‌گیرد در زیر آن، کاسه‌ای از منافع یا رقابت‌ها وجود دارد، خلع کردن خود از توان برآمده از ملی‌گرایی و میهن‌دوستی چه پی‌آمد مثبتی می‌تواند داشته باشد؟ چرا آنها که نیرومندتر هستند دست از این مرام برندارند و ما که بسیار به آن نیازمندیم باید آن را وانهیم؟ به‌ویژه این سخن هنگامی اهمیت واقعی خود را می‌نمایاند که در پی نبود اندیشه‌ی ایران‌گرایی در دستگاه حاکمه، ما شاهد رشد و گسترش اندیشه‌ی ویرانگر قوم‌زدگی هستیم؛ اندیشه‌ای که بسیار هم‌سو با کوشش‌های آنانی است که خواهان تکه‌پاره شدن ایران هستند. می‌دانم نمی‌توان در این باره دکتر غنی‌نژاد را که دستی بر مسایل سیاسی دارند و در تعامل نزدیک با گروه‌های دانشجویی هستند در گروه بی‌خبران قرار داد، پس چگونه باید سخنان ایشان در ستیز با ملی‌گرایی را ارزیابی کرد؟